

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی^۱

سال دوازدهم - شماره سوم - پاییز ۱۳۹۸ - شماره پیاپی ۴۵

گیسو و زلف یار در ادوار شعر فارسی

(باتکیه بر اشعار لامعی، نظامی، جلال طبیب، امیر خسرو دهلوی، صائب تبریزی و...)

(ص ۱۵۳ - ۱۷۳)

آسیه ذبیح نیا عمران^۲

تاریخ دریافت مقاله: بهار ۹۷

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: تابستان ۹۷

چکیده

پژوهش حاضر میکوشد تا سیر معنایی زلف و مترادفات آنرا در سبکهای مختلف شعر فارسی بررسی کند. برای دستیابی به این هدف، اشعار لامعی (قرن پنجم) را به عنوان نماینده سبک خراسانی، نظامی (قرن ششم) و جلال طبیب شیرازی (قرن هفتم و هشتم) و امیر خسرو دهلوی برای سبک عراقی و صائب تبریزی (قرن یازدهم) به عنوان نماینده سبک هندی گزینش کردیم. همچنین در فحوای بحث به عنوان نمونه از اشعار شاعران دیگر نیز بهره گرفتیم. در مجموع «زلف»، «مو»، «گیسو»، «طره» و ... از جمله موضوعاتی است که همواره در غزل فارسی هرگز تحولی نداشته و دارای معنای ایستا هستند. عشق مهمترین مضمون غزل است که در دو قسم عشق آسمانی و عشق زمینی حضور داشته و غزل فارسی را غنی و دلنشین ساخته است. بیان مضامین و موضوعات عاشقانه مستلزم بیان رابطه عاشق و معشوق است. معشوق قطب غزل است، و تصویری که از او ارائه میشود، نشان دهنده دیدگاه غزل پرداز نسبت به عشق و معشوق است. یکی از این تصاویر شاعرانه در غزل فارسی مبحث زلف و موی یار است. در سنت شعر فارسی، معشوق زلف سیاه دراز چون کمندی دارد که پشت پای وی را میبوسد. زلف یار پریشان است، اما در همین آشفتگی است که آرامش را به عاشق ارزانی میدارد. زلف یار حتی خوشبوتر از عنبر، نافه، مشک است. دل عاشق در خم زلف دوتای معشوق اسیر و در سلسله است. **کلمات کلیدی:** غزل فارسی، زلف و مو، سیاهی، خوشبویی.

۱ - تمام مجلات علمی پژوهشی کشور از ابتدای سال ۹۸ به دستور وزارت علوم به مجلات علمی تغییر نام داده اند

۲ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور (Asieh.zabihnia@gmail.com)

۱- مقدمه

شعر بیان و تجسم صورتهای خیالی و عاطفی است، که برانگیزاننده احساسات و هیجانات درونی افراد است. شعر در قالبهای متفاوتی سروده میشود که یکی از این قالبها غزل است و از آن برای سرودن اشعار عاشقانه بهره میبرند. «اصطلاح غزل ابتدا مخصوص اشعار غنایی و سروده‌های آهنگین عاشقانه بوده، که با الحان موسیقی تطبیق میشد و آن را غالباً با ساز و آواز میخوانده‌اند.» (انواع ادبی، ۴۴) مضمون غزل غالباً ذکر زیبایی معشوق و بیوفایی و سنگدلی او و قصه فراق و محنت کشیدن عاشق است. غزل به معنی مصطلح امروزی از قرن ششم به بعد دارای وضع مشخصی گردید و بعد از آن برطبق قانون تکامل و تحول ادبی تغییراتی کرد. (سیرغزل در شعرفارسی، ۱۶) رواج غزل در قرن ششم است. پایه‌های غزل در این قرن استوار میشود و غزل قالب رایج میگردد و اندک اندک تکامل میابد تا آنکه در قرن هفتم و هشتم به اوج خود میرسد. غزل قرن ششم حد واسط تغزل قدما هم از نظر فکر و هم از نظر زبان و غزل قرن هفتم است. (همان: ۷۵) در قرن هفتم همزمان با حمله مغولان که اوضاع جامعه و ادبیات نابسامان میگردد، سبک عراقی رونق میابد. سبکی که در آن معشوق پست تغزل به مقام والایی میرسد؛ اما در قرن هشتم که سبکش همان سبک عراقی است، شاعر بین غزل عاشقانه و عارفانه تلفیق به وجود می‌آورد. سبک هندی، سبک مضمونیابی است. شاعران نسبت به لفظ اهمال میکنند و تنها به دنبال مضمون میروند. سبک هندی فقط محدود به غزل است، اما نه غزل به معنای متعارف بلکه تکبیتها و مفرداتی که با رشته‌ای از قافیه و ردیف بهم پیوسته شده و به شکل غزل درآمدہ‌اند. از اینرو شکل شعری در این سبک تکبیت است. (همان: ۱۶۷) یکی از مباحث غزل فارسی و مثنویهای عاشقانه توصیف زلف معشوق است. وصف معشوق به ویژه زلف او در سبکهای متعدد شعرفارسی به سنت دیرینه ای مبدل شد و فرم خاص و مستقّلی یافت که در آن شاعر به مدح زیباییهای موی و گیسوی یار مطابق سنت‌های ادبی به طرز خیالین و هنرمندانه‌ای میپردازد. مقاله حاضر میکوشد تا با ذکر نمونه‌هایی در سبکهای شعر فارسی به واکاوی مبحث زیبایی شناسی زلف و مو منطبق با سنت شعر فارسی بپردازد.

۲- پیشینه تحقیق

تاکنون درباره زلف در ادوار شعر فارسی مقاله‌ای نوشته نشده؛ اما برخی از آثار مرتبط عبارتند از: حسن‌لی در سال (۱۳۸۳) مقاله ای با عنوان «زلف تابدارحافظ، به‌گزینیهای حافظ در پیوند با زلف» را در دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی منتشر کرده، که

به ترفند حافظ و به‌گزینی در پیوند واژگان، درحوزه زلف، گیسو و مو پرداخته است. همچنین قلیزاده، در سال (۱۳۸۳) مقاله‌ای را با عنوان «زلف و تعبیر عارفانه آن در شعر فارسی». در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، چاپ کردند. مقاله مذکور «زلف» را براساس چهار معنای عرفانی: کثرات، حجاب، تجلیات جمال و جلال و طریقت سلوک و ریسمان و کمند هدایت ربوبی، با ذکر و تکیه بر نمونه‌های عرفانی از جمله شیخ محمود شبستری بررسی کرده‌اند.

۳- بحث و بررسی

۳-۱- زلف (گیسو، مو، طره و...)

در سنت شعر فارسی مویی زیباست که بلند، سیاه، مجعد باشد. همچنین زلف از جهت رنگ، درخشندگی، براقی، پیچ و خم، درازی و خوشبویی مورد توجه شاعران پارسی زبان قرار گرفته است و برای وصف آن تقریباً بیش از تمام اعضای بدن تشبیه واستعاره به کاربرده اند. اوصافی که در زبان فارسی برای گیسو و قسمت‌های مختلف زلف بکار رفته، بیشمار است. در روزگار قدیم با مشک و عنبر و دیگر مواد خوشبو زلف را معطر میکرده‌اند. در عوالم شاعرانه نیز برای وصف خوشبویی و سیاهی زلف از مشک، عنبر، غالیه و عود کمک گرفته‌اند و شکی نیست که به لغات مزبور اکتفا نکرده و با آنها اوصافی ساخته‌اند؛ نافه نیز که مشکدان است، گاهی بجای مشک به کار رفته و با زلف همانندی کرده و نافه زلف ترکیبی از نوع اضافه تشبیهی است که در ادبیات فارسی غالباً استعمال شده است. (علم جمال در ادب فارسی، ۳۴۰) به قول صائب:

یک عمر میتوان سخن از زلف یار گفت دربنداین مباح که مضمون نمانده است (دیوان صائب تبریزی، ص ۸۰۱)

موی دو قسمت بوده و هر قسمتی را یک زلف میخوانده‌اند (لغتنامه دهخدا، ذیل زلف) زلف اعم از مو است یعنی زلف شامل مقداری مو میشود. در منابع مربوط به عرفان و تصوف، زلف را عموماً نمادی برای غیب هویت حق، تجلی جلالی و صفات قهر خداوند، تجلی جمالی، کثرات و مرتبه امکانی و ظهور هویت حق، معضلات و مشکلات اسرار الهی در پیش راه سلوک سالک، حجاب چهره حق، و سلسله اشکال حضرت الهیت و طریقت سلوک و حبل‌المتین دانسته اند. «در تعبیر صوفیه زلف عبارت از تجلیات جلالیه حضرت حق است، زیرا جمال حق در کثرات و تعینات، مستور است. تجلیات متسلسل حضرت حق به گیسوان مجعد و زنجیره وار تشبیه شده است.» (فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه

مولانا، ۴۹۴)، امام محمد غزالی در این باب میگوید: «...باشد که از زلف، سلسله اشکال حضرت الهیت فهم کنند... کسیکه خواهد که به تصرف عقل به وی یا سر یک موی از عجایب حضرت الوهیت بشناسد یک پیچ که در وی افتد همه شماره‌ها غلط شود و همه عقلها مدهوش گردد...» (کیمیای سعادت، ج ۱، ۴۸۴)

هین بنه بر پایم آن زنجیر را که دریدم سلسله تدبیر را
غیر آن جعد نگار مقبلم گر دو صد زنجیر آری بگسلم
(مثنوی مولوی، ج ۶، ص ۱۱۷)
ای مرا در ته هر موی ز زلفت بندی چه کنی بند ز بندم همه یکبار جدا
(دیوان امیرخسرو، ص ۳)

۳-۱-۱- سیاهی زلف (= شب بودن زلف)

در سنت شعرفارسی، «موی» معشوق «سیاه» است.

زگیس‌ویش جگرخواری دلاویزی سیه‌کاری چو زلف دلبران کارش ز سر تا پا همه سودا
(دیوان جلال طبیب، ص ۶۴)

به نظر میرسد سیاه بودن موی معشوق، نمادی از شومی سرگذشت و سرنوشت عاشق بیدل است. تیرگی موی، دست نیافتنی بودن آرزو و تاریکی سرنوشتی نامعلوم و دور از لذت و شادمانی را برای عاشق سیاه بخت در ضمیر القا میکند. بدون استثناء در ادوار شعرفارسی، موی معشوق سیاه است:

گیسوی شب را ببین کلمشب به دوش افکنده‌ای در نهاد عاشقان شور و خروش افکنده‌ای
(همان: ۲۵۱)

جلال طبیب شیرازی (متوفی به سال ۷۹۲ ه.ق) که از ادیبان و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، در غزل خویش، سیاهی زلف را برشب تفضیل مینهد:

من از کجا و رخ یار مهربان ز کجا شب از کجا و خم زلف دلستان ز کجا
(همان: ۸۰)

دربیت زیر از صائب تبریزی، پرده شب: استعاره از زلف. (وجه شبه: سیاهی)

دل ز بیم غمزه از زلفش نمی آید برون بیشتر در پرده شب می‌چرد نخجیر ما
(دیوان صائب تبریزی، ج ۱، ص ۱۴۴)

دربیت فوق، نخجیر استعاره از دل عاشق است. شاعر دل خود را که اسیر زلف معشوق است به شکاری تشبیه کرده که از ترس شکارچی، شب به چرا می‌آید.

شب زلف تو چه افسانه، ندانم سر کرد
که حریفان همه یکباره به خواب افتادند
(همان: ۵۵۴)

در بیت فوق، شب زلف: اضافه تشبیهی (تشبیه بلیغ) است. شاعر زلف معشوق را به جهت سیاهی به شب تشبیه کرده است. امیر خسرو هم عیناً تعبیر «شب زلف» را بکار میبرد:
زلف شب تا حجاب نور نگشت چشم او زان نظاره دور نگشت
(هشت بهشت امیر خسرو، ص ۲۲۴)

نظامی در مدح پیامبر (ص) گیسوی مبارک ایشان به جهت سیاه بودن به شب تشبیه کرده است. زلف پیامبر (ص) به زنجیری تشبیه شده که شیفتگان را به آن بند میکرده‌اند.
ای شب گیسوی تو روز نجات آتش سودای تو آب حیات
عقل شده شیفته روی تو سلسله شیفتگان موی تو
(مخزن الاسرار نظامی، ص ۲۰)

«رنگ سیاه» سمبل شب، غم، وحشت، اضطراب و رنگ اندوه و مرگ است.
چون زلف مشوشت شب من بنمود سیاهی و درازی
چون زلف تو هیچ شب ندیدم کان بود درازتر ز ماهی
(دیوان جلال طبیب، ص ۷۵)

سیاه، تیره‌ترین رنگ است، و نمایانگر مرز مطلق است که در فراسوی آن زندگی متوقف می‌شود. سیاه به معنای «نه» است در مقابل رنگ سفید. سیاه نقطه پایانی است، نشانه ترک علاقه و تسلیم یا انصراف نهایی است. (مبانی رنگ و کاربرد آن، ۶۸) سیاه بیانگر پوچی و نابودی است. به نظر لوشر «کسیکه رنگ سیاه، خاکستری و قهوه‌ای انتخاب اول اوست، انتخاب هنجاری ندارد.» (روانشناسی رنگها، ۶۷) همچنین گفته شده که «انتخاب رنگ سیاه بیانگر نفی خود و اعتراض به سرنوشت خویش است.» (روانشناسی رنگها در اشعار سپهری، ۱۵۴) در تحلیلهای روانکاوی، کاربرد رنگ سیاه یادآور عدم است، اغتشاش و بینظمی را به ذهن متبادر میکند و نشانه ظلمت نخستین است. همچنین این رنگ، در ذهن و روان انسان حالت کدورت، ضخامت و سنگینی را بیان میکند. (رنگ و تربیت، ۸۰)

• تشبیه شب به گیسو (وجه شبه: سیاهی)

رهی باریک چون پرگار ابروش شبی تاریک چون ظلمات گیسوش
(نظامی، خسرو شیرین، ص ۳۴۵)

جلال قصه زلف دراز شبرنگش مکش دراز زسودا که می کشد به جنون
(دیوان جلال طبیب، ص ۲۳۴)

• زلف مانند کفر (وجه شبه: تیرگی و سیاهی)

در غزل فارسی، زلف در سیاهی مانند کفر است. در عرفان «زلف (طره) ظلمت کفر است.»
(صدای سخن عشق، ۱۸۵) صائب، زلف را کافر و کافرستان میخواند که وجه شبه سیاهی و
بیرحمی است:

رشته سبجه است هر تازی ز زلف کافرت بس که تاراج دل آن غارت گردین کرده است
(دیوان صائب، ص ۳۴۰)

در بیت فوق، غارت‌گر دین: استعاره از زلف است. زلف کافر موصوف و صفت است. شاعر
زلف معشوق را به شخص بی‌ایمان تشبیه کرده، در این بیت از تشبیه مرکب استفاده شده
است. شاعر زلف یار را که دل‌های بسیاری اسیر آن شده اند به رشته سبجه تشبیه کرده.
زلف به رشته و دل عاشقان به دانه‌های تسبیح تشبیه شده است.

هر که او دیده بود عارض و زلفش داند که ز اسلام به کفرای دل و جان یک سر موست
(دیوان جلال طبیب، ص ۱۰۷)

عطار که معتقد است که یک تار موی معشوق میتواند دین اسلام را پریشان کند:
زلف پریشانش به یک تار موی جمله اسلام پریشان کند
(دیوان عطار، ص ۲۴۴)

لامعی هم معتقد است دلش در گرو دو کافر (دو زلف بافته و زنجیرمانند) اسیر و رهین است:
بفریتی از دور دلم را به دو عبهر بستی به دو زنجیر و سپردی به دو کافر
(دیوان لامعی گرگانی، ص ۴۷)

• زلف چون شام (وجه شبه: سیاهی)

تعبیر زلف در سیاهی به «شام» از تشبیهات مورد علاقه جلال طبیب است:
زلف او همچو شام خون‌ریزی روی او همچو صبح پرده‌دری
(دیوان جلال طبیب، ص ۲۷۲)

شاعر در بیت زیر لفظ و نشر با زلف و روی درست کرده است:
دوش بودم ز شام تا سحری سرخوش از زلف و روی سیم‌بری جلال
(همان: ۲۷۷)

سیاهی زلف کنایه از تکثرات بیشمار آنست در مقابل رخ که نشانه وحدت و روشنی و سپیدی است. اما از آنجا که ذات حق را جز با اسما و صفات نتوان شناخت، ماه رخسار را نیز جز در شام زلف سیاه نمیتوان مشاهده کرد.

• زلف چون زاغ (وجه شبه: سیاهی)

زلفش چو شبی رخس چراغی یا مشعل‌ای به چنگ زاغی
(لیلی و مجنون نظامی، ۴۶۷)

زلف سیهت چو چشم زاغیست کز خرمن ماه دانه گیرد
زلف چون زاغ تو مرغ دل زما خواهد ربود باز با مرغ دل ما زاغ بازی میکند
(دیوان جلال طبیب، ص ۱۵۱)

• زلف چون بنفشه (وجه شبه: سیاهی)

بنفشه به جهت مرغول، کبود و سیاه‌رنگ بودن آن مورد توجه است. در بیت زیر زلف معشوق بر بنفشه برتری دارد:

از زلف دهد بنفشه را تاب وز چهره گل شگفته را آب
(لیلی و مجنون نظامی، ۴۹۵)

• زلف چون قیر (وجه شبه: سیاهی)

طعم شکر دارد آن لب گرچه دارد رنگ می بوی عنبر دارد آن زلف ارچه دارد رنگ قیر
(دیوان لامعی: ص ۵۱)

هست زنجیر زلف چون قیرت من ز دیوانگان زنجیرت
(هفت پیکر نظامی: ۷۰۷)

• زلف چون هندو (وجه شبه: سیاهی)

بدرالدین محمدچاچی از شاعران قرن هشتم هجری است. واژه «هندو» ۴۰ بار در دیوان اشعار بدر به کار رفته است. «هندو» در زبان پهلوی «هندوک»، به معنی اهل هند، خصوصاً پیروان آیین قدیم هند را گویند. (فرهنگ فارسی معین، ذیل واژه)

تا بسوزد در هندوی زلفش دلی را بی‌گناه بر کنار آتش تر بند خار آورده است
(دیوان بدرچاچی، ص: ۳۵۷)

شاید اغراق نباشد بگوییم زیباترین تصویری که «بدر» با واژه «هندو» می‌آفریند برای «زلف» است:

هندوان سر زلفت ز پریشانی کار دایم از کنگره عرش نگونساراند
(همان: ص ۳۶۲)

نظامی هم زلف را به کمند و هندوی ناپاک تشبیه میکند. (وجه شبه: دزدی)
سر زلف تو چون هندوی ناپاک به روز پاک رختم را برد پاک
به دزدی هندویت را گر نگیریم چو هندو دزد نافرمان پذیریم
کمند زلف خود در گردنم بند به صید لاغر امشب باش خرسند
(خسرو و شیرین نظامی، ۲۱۹)

۳-۱-۲- خوشبویی زلف (زلف همچون عنبر، مشک، سنبل تر...)

زلف در سنت شعر فارسی خوشبوست:
باد عنبر فشان مشک انگیز زان خم زلف پرشکن برخاست
(دیوان جلال طیب، ص ۹۶)
در بیت بالا، تاب‌دار بودن زلف و خمیدگی آن، دست‌آویز شاعر برای مضمون‌سازی بوده است. جلال در یکی از غزلیات خویش میگوید:

دل مسکین من آن سنبل مشکین بشکست قصه سنگدلان و دل ماسنگ و سبوست
(همان: ۱۰۷)

زلف مشکینت که دل دزد در او هست مشکل تاب چون بیتاب هم
(دیوان امیرخسرو، ص ۴۱۶)
اگر جراحت خود مشک سود می‌خواهی سر از اطاعت آن زلف مشکبار می‌بچ
(دیوان صائب، ص ۵۲۲)

در بیت فوق زلف مشکبار: موصوف و صفت است. سرپیچیدن کنایه از نافرمانی کردن، اعراض و دوری کردن است.

دل عاشق کی از زلف معنبر دست بردارد؟ کجا مظلوم از دامان محشر دست بردارد؟
(همان: ۵۸)

در بیت فوق، زلف معنبر: موصوف و صفت است. شاعر به جهت خوشبویی صفت معنبر را برای زلف معشوق آورده است. همچنین دل عاشق را نسبت به زلف معشوق به مظلومی تشبیه کرده است که منتظر روز دادخواهی است.

جلال طیب میگوید که از بس به موی خوشبوی معشوق دست زده دستش بوی مشک ناب گرفت:

بس که در زلف دوست دست زدم دست من بوی مشک ناب گرفت
(دیوان جلال طبیب، ص ۱۱۴)

در بیت زیر «سنبل تر» استعاره از زلف است (وجه شبه: خوشبویی):
بر رخ آن پری ز سنبل تر دیده زنجیر گشته دیوانه
(همان، ۲۴۴)

از گلها آنچه در خوشبویی و شکل، ترکیب زلف خوبان را دارد، سنبل است و چون در زبان فارسی روی به سمن نیز تشبیه شده، موی نیز که بر گرد آنست، صفت سمن سا گرفته است. (علم جمال در ادب فارسی، ۳۴۴)

سنبل زلفت ز یکدیگر پریشان میشود هر گرفتاری به شاخی آشیان خواهد گرفت
(دیوان صائب تبریزی، ج ۱، ص ۴۴۶)

در بیت فوق سنبل زلف: اضافه تشبیهی است. شاعر زلف یار را در خوشبویی به سنبل تشبیه کرده است.

رشته نازک، گوهر دلها از آن نازک تراست زینهار آهسته کش در زلف مشکین دست را
(همان: ۷۳)

در بیت فوق، رشته: استعاره از زلف معشوق است. شاعر زلف معشوق را به جهت نازکی به رشته تشبیه کرده است. گوهر دل اضافه تشبیهی است. دل به جهت ارزش و بها به گوهر تشبیه شده است. زلف مشکین موصوف و صفت است. شاعر زلف را در خوشبویی و سیاه بودن به مشک تشبیه کرده شاعر خطاب به معشوقش میگوید دلهایی که اسیر زلف تو شده اند از رشته نازکتر هستند، پس مواظب باش که دستت را به آهستگی در آن بکشی.

چو بر مه مشک را زنجیر سازم بسا شیرا کزو ننجیر سازم
(خسرو شیرین نظامی، ص ۳۲۲)

در «به هم رسیدن خسرو و شیرین در شکارگاه» از استعاره سنبل برای مو و گل برای چهره استفاده کرده است. مرغول یعنی پیچ و تاب موی پیچیده که نوع عنبرین آن ویژگی موی خسرو است. تشبیه مو به کمند مشکین نیز باز برای شیرین به کار رفته است.

یکی را سنبل از گل برکشیده یکی را کرد گل سنبل کشیده
یکی مرغول عنبر بسته بر گوش یکی مشکین کمند افکنده بر دوش
(همان: ۱۹۹)

در ابیات زیر نیز یکی از زیباترین توصیفات نظامی مربوط به شیرین است. زمانی که خود را در چشمه آب میشوید. در این قسمت بیشتر ابیات برای وصف زلف او بکار رفته، شاخ گیسو ترکیب اضافی و کنایه است از پاره‌ای موی است که یکجا در سر جمع شده باشد (لغتنامه دهخدا، ذیل شاخ گیسو). تشبیه زلف به مار. وجه شبه: مار بر گنج میخوابد که گنج استعاره از روی زیباست. همچنین در عربی زلف به معنی پاره‌ای از شب است و بنابراین اگر بخواهند سیاهی آنرا یادآور شوند از روی قاعده باید از واژه زلف استفاده کنند. اما در بیت ششم نظامی گیسو را به شب تشبیه کرده است.

ز هر سو شاخ گیسو شانه میکرد	بنفشه بر سر گل دانه میکرد
اگر زلفش غلط میکرد کاری	که دارم در بن هر موی ماری
نهان با شاه میگفت از بناگوش	که مولای توأم هان حلقه در گوش
چو گنجی بود گنجش کیمیا سنج	به بازی زلف او چون مار بر گنج
چو بر فرق آب می‌انداخت از دست	فلک بر ماه مروارید می‌بست
جزین چاره ندید آن چشمه قند	که گیسو را چو شب بر مه پراکند
عبیر افشاند بر ماه شب‌افروز	به شب خورشید می‌پوشید در روز

(خسرو و شیرین نظامی: ص ۱۷۹-۱۷۸)

مشک بازار عبیر را میشکند و آنرا از رونق میندازد. ظاهراً به این دلیل که عبیر مخلوطی از مشک و کافورست. موی مشکین یار چنین کرده و سبب ارزانی عبیر شده است:

عبیر ارزان ز جعد مشک‌بیزش	شکر ریزان ز لعل شهد خیزش
---------------------------	--------------------------

(همان: ۲۰۶)

زلف مرغول عنبر آلوده	هندوآسا به گل برآموده
----------------------	-----------------------

(هشت بهشت امیر خسرو، ص ۲۱۵)

مشک‌افشانی، مشکین بودن و عنبر آگین بودن زلف از مضامین تکراری شعر نظامی است: آمد آن ماه آفتاب‌نشان در برافکنده زلف مشک‌فشان (هفت پیکر نظامی: ص ۷۰۹)

برتری دادن زلف محبوب به مشک هم در نمونه‌های زیر مشاهده میشود: برده رونق به تیز بازاری تار زلفش ز مشگ تاتاری (هفت پیکر نظامی: ۸۱۷)

مشکین سر ذلفین تو هر گه که بیچند سوزند همی گوی معنبر به دو مجمر
(دیوان لامعی گرگانی، ص ۴۷)

۳-۱-۳- بلندی و درازی زلف

در سنت شعر فارسی «موی» معشوق، بلند و دراز است:

زان زلف دراز و عمر کوتاه تا چند کنیم ناله و آه
(دیوان جلال طبیب، ص ۷۸)

جلال طبیب میگوید زلف دوتای معشوق آنقدر درازست که پای معشوق را میبوسد:
فرخ آنروز که بینم رخ زیبای ترا چون سر زلف دو تا بوسه دهم پای ترا
(همان: ۸۱)

زلف آن قدر دراز است که دریای معشوق میفتد:

آن دل که سرخویش گرفت از همه عالم دریای تو چون زلف به سر باز درافتاد
(همان: ۱۱۸)

در بیت زیر، دست زلف بلند تو: تتابع اضافات است. زلف بلند موصوف و صفت است همچنین دست زلف اضافه تشبیهی است. شاعر زلف را به شخصی تشبیه کرده که دست دارد. و خود را در پریشانهالی و آوارگی به باد صبا تشبیه کرده است. بین کلمات دست و زلف و میان نیز مراعات النظیر وجود دارد.

از آن چو باد صبا گشته ام پریشان سر که دست زلف بلند تو در میان من است
(دیوان صائب: ص ۳۶۳)

در عرفان، «درازی زلف اشارت به عدم انحصار موجودات و کثرات و تعینات است. چنان که زلف، پرده روی محبوب است، هر تعینی از تعینات، حجاب و نقاب وجه واحد حقیقی است.» (مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ۵۷۶)

ارش کوتاه و زلف و گردن دراز لبی چون شکر خال با او به راز
شکرگیر گیسویش از مشک ناب زده سایه بر چشمه آفتاب
(خمسۀ نظامی، ص ۹۷۶)

لیلی در وقت شکار با حلقه زلفش شیر را صید کرده است! همچنین زلف او مانند رسنی درازست که اگر کسی در چاه افتد، او را از چاه بیرون می آورد!

وز حلقه زلف وقت نخجیر بر گردن شیر بست زنجیر
زلفش ره بوسه خواه میرفت مژگانش خدا دهاد میگفت

زلفش به کمند پیش میخواند مژگانش به دور باش میراند
 زلفش رسنی فکنده در راه تا هر که فتد برآرد از چاه
 (لیلی و مجنون، نظامی، ص ۴۹۲)

۳-۱-۴- گیرایی و اسیر کردن زلف

• سرزلف چون کمند

در سنت شعر فارسی، زلف در بلندی به «کمند» مانند میشود که دل بیچاره عاشق اسیر اوست و چون «رسنی» بر گردن سرداران عشق است:

سر زلفت نه کمند دل هر مسکین است کان کمندیست که در گردن سرداران است
 (دیوان جلال طیبی، ص ۹۹)

شبلی نعمانی میگوید: «قبل از نفوذ تصوّف، غلبه حسّ سلحشوری تا به جایی بود که حتّی زیبایی معشوق را با تشبیه زلف به کمند، ابرو به کمان و مژگان به خنجر بیان میکردند.» (شعرالعجم، ۳) در بیت زیر، تشبیه گیسو به کمند؛ وجه شبه: تاب داشتن و بلندی. همچنین گیسو به سبزه تشبیه شده است که روی گل (رخ) را میپوشاند. ترکیب اضافی: خم گیسو. در بیت سوم نیز به خوشبویی زلف اشاره شده است.

دو شکر چون عقیق آب داده دو گیسو چون کمند تاب داده
 خم گیسوش تاب از دل کشیده به گیسو سبزه را بر گل کشیده
 شده گرم از نسیم مشکبیزش دماغ نرگس بیمار خیزش
 (خسرو شیرین نظامی، ص ۱۵۵)

تشبیه مو به کمند مشکین نیز باز برای شیرین بکار رفته است.

در بیت زیر، دل به زلف تشبیه شده است. وجه شبه: شکستگی هر دو. زلف شکن‌دار یعنی زلف دارای چین و شکنج و تا. خمیدگی و تاب زلف را نیز گویند (دهخدا، ذیل مدخل شکن).

جناس: مشکن. در مصراع اوّل به معنی نهی از فعل شکستن و در مصراع دوم به معنی پیچ و تاب است.

به نومیدی دلم را بیش مشکن نشاطم را چو زلف خویش مشکن
 (خسرو و شیرین نظامی، ۳۲۹)

تشبیه زلف به رسن بجای کمند در بیت زیر مشاهده میشود:

گرم باید چو می در جامت آرم به زلف چون رسن بر بامت آرم
(همان: ۳۲۷)

• زلف چون باز

جلال طبیب، سر زلف را در گرفتار کردن دل عاشق به چنگال «باز» مانند کرده است:
در چنگل باز سر زلفش چه کند دل تسلیم شود مرغ که با باز درافتاد
(دیوان جلال طبیب، ص ۱۱۸)
صد جان شکار چنگل باز دو زلف او وی زیر ران کشیده ز بهر شکار اسب
(دیوان لامعی گرگانی، ص ۱۲)

• زلف چون عقرب

نوروز عالم است ز روی تو گرچه هست رویت میان زلف چو در عقرب آفتاب
(دیوان جلال طبیب، ص ۸۹)

• زلف رهن، صیاد و شکارچی

دوش از دست زلف رهن تو ناله از جان مرد و زن برخاست
(همان، ۹۶)

• دام زلف

صائب از ذوق تماشا گرد دل می گرددت هیچ دامی همچو دام طره شبرنگ نیست
(دیوان صائب: ص ۴۹۳)
در بیت فوق دام طره شبرنگ: تتابع اضافات است. دام طره اضافه تشبیهی است. شاعر زلف یار را در اسیر کردن به دام تشبیه کرده است. طره شبرنگ موصوف و صفت است. شاعر زلف معشوق را به جهت سیاهی به شب تشبیه کرده است.
تمام شب نظربازی کند با دام زلف خود ندیدم هیچ صیادی چنین عاشق شکار افتد
(همان: ۵۵۱)
در بیت بالا، دام زلف: اضافه تشبیهی است. زلف معشوق به دام تشبیه شده، صیاد استعاره از معشوق است.

۳-۱-۵- پیچ و تاب و آشفته‌گی زلف

در سنت شعر فارسی، از زلف چون زنجیر برای به سلسله کشیدن عشاق دیوانه استفاده میشود:

گفتم این دیوانه را در زلف چون زنجیرکش گفت هر دیوانه نبود لایق زنجیر ما
(دیوان جلال طبیب، ص ۸۵)
زلفِ گره‌گیر یعنی مجعد و پیچیده که از صفات زلف و ابرو است. (آندراج، ؛ ذیل گره‌گیر).

• زلف چون حلقه‌های زنجیر

زلفین مسلسلش گره‌گیر پیچیده چو حلقه‌های زنجیر
(لیلی و مجنون نظامی، ۴۹۸)

تاب‌دار بودن زلف با بی‌تاب بودن دل دست‌آویز شاعر برای مضمون‌سازی بوده است:
افتاده چو زلف خویش در تاب بی‌مونس و بی‌قرار و بی‌خواب
(همان: ۴۹۹)

شاعر از حروف الفبا برای مضمون‌سازی استفاده کرده، یعنی حروف الفبا مشبّه به قرار می‌گیرند. در ابیات زیر با تشبیه زلف به حرف «ج» و تشبیه قد به حرف «ا» و تشبیه دهن به حرف «م» ضمن ساختن کلمهٔ جام، مجموع زلف و قد و دهن را بصورت یک جام تصویر کرده است.

زلف سیهش به شکل جیمی قدش چو الف دهن چو میمی
(همان: ۵۵۵)

• خم زلف

در سنت شعر فارسی، زلف کج و خمیده، دوتا و... است.
روز دولت ز شب بخت نماید رویم گرشبی در خم آن زلف نگونسارم رسم
(دیوان جلال طبیب، ص ۲۱۲)

امیر خسرو دهلوی در توصیف زیبایی دلارام معشوقهٔ بهرام می‌آورد:
گیسوی پیچ پیچ از سر ناز داده بر دست فتنه رشته دراز
(هشت بهشت امیر خسرو ص ۱۵۱)

در عرفان، از کجی زلف، سختی طریق طلب برای طالب و عاشق مدنظر است. عاشق هر چند که میرود به منزل نمیرسد و نمیتواند از قیود کثرات به مقام وحدت عبور نماید و واصل مطلوب گردد. صائب به دل‌های پر از خون عاشقان بیدل، قسم یاد میکند تا مگر آن زلف دوتای معشوق، نافه گشایی کند:

به دل‌های پر از خون حرف آن زلف دوتا بگشا سر این نافه را پیش غزالان ختا بگشا
(دیوان صائب، ص ۱۱)

در ابیات فوق زلف دوتا: موصوف و صفت است. شاعر زلف معشوق را در خوشبویی به نافه و دل عاشقان را به آهوی ختایی تشبیه کرده است.

• زلف پرچین

در سنت شعر فارسی «زلف» پرچین و شکن است:

چشم بیمارش مرا بیمار کرد زلف پرچینش ز دل تابم ببرد
(دیوان جلال طبیب، ص ۱۲۵)

یکی از معانی «چین»، در ابیات فارسی به معنای زلف خمیده و پرچین و شکن است. جلال طبیب شیرازی نیز تعبیر و کاربرد زیبایی از «چین» را در صنعت استخدام ارائه میدهد:

ز بوی زلف تو چین است خوش بوی اگر خوانم به مشک آن را خطا نیست
(همان: ۱۱۱)

جلال طبیب، روز و شب مانند باد در حرکت است تا به «چین» زلفش برسد. (چین در ادبیات ممثل دوری و بُعد مسافت نیز هست.)

روز و شب چون باد می‌پویم بسی تا سر آن زلف پرچین بومش
(همان: ۱۸۴)

لامعی گرگانی که از شاعران ساده گوی گرگانی در قرن پنجم هجری است، میگوید:
از زلف برده چین و فکنده بر ابروان زان بیشتر که بودی در زلفکانش چین
(دیوان لامعی گرگانی، ص ۱۳۸)

دل عاشق نیز در چین و شکن زلف معشوق گرفتارست:

یک سرموی زلف تو گوش به دل ندارم زآنکه هزار دل بود زلف ترا به هر شکن جلال
(همان: ۲۲۹)

دل جلال از زمانی که زلف پرشکن شکست، شکست:

چون زلف پرشکن بشکستی دل جلال مجموعی ارچه چند پریشان شکسته‌ای
(همان: ۲۴۹)

• موی پریشان

جلال طبیب که خواب زلف پریشان دیده است؛ معبران برایش تعبیر کرده اند که در «چاه» عشق خواهد افتاد:

دوشم به خواب زلف پریشان بدیده ام زین گونه خواب را به چه تعبیر کرده اند
(دیوان جلال طبیب، ص ۲۹۶)
صائب میگوید از زمانی که نگاهم به زلف پریشان معشوق افتاده حواسم نیز مانند مو
پریشان شده است:

هر سر موی حواس من به راهی میرود تا به آن زلف پریشانم نگاه افتاده است
(دیوان صائب تبریزی، ج ۱، ص ۲۴۸)
در بیت فوق، زلف پریشان: موصوف و صفت است. سرموی حواس اضافه تشبیهی است.
حواس را به جهت پریشان شدن به مو تشبیه شده است.
از آن چو باد صبا گشته ام پریشان سر که دست زلف بلند تو در میان من است
(دیوان صائب: ص ۳۶۳)
دست زلف بلند تو: تابع اضافات است. زلف بلند موصوف و صفت است همچنین دست زلف
اضافه تشبیهی است. شاعر زلف را به شخصی تشبیه کرده است که دست دارد. و خود را در
پریشان حالی و آوارگی به باد صبا تشبیه کرده است.

• زلف آشفته

زلف معشوق میتواند به دل عاشق تشبیه شود چون هردو آشفته‌اند:
به حکم آنکه بس شوریده کارم چو زلف خود دلی شوریده دارم
(خسرو شیرین نظامی: ص ۱۶۸)
دل سرگشتگان پریشان شد به سر زلف چون زدی شانه
(دیوان جلال طبیب، ص ۲۴۴)
کارهای معشوق مانند زلف او آشفته‌گی دارند:
دلش چون چشم شوخش خفتگی داشت همه کارش چو زلف آشفته‌گی داشت
(خسرو شیرین نظامی، ص ۲۳۹)

• زلف سرگشته چون گوی

گوش بر سرزنش مردم بدگو نکند آنکه از زلف چو چوگان تو سرگشته چو گوی
(دیوان جلال طبیب، ص ۱۰۷)
زنج چون گویی از کف‌ور و زلف از مشک چو گلی بر او از برگ گل و زسیم صافی ساخته میدان
(دیوان لامعی: ص ۹۹)

• زلف سرکش

زلفش به سرکشی دل سرگشته میکشید یک دم به سر نبرد که با سر نمی گرفت
(دیوان جلال طبیب، ص ۱۱۶)

• زلف بی قرار

زلف محبوب یک لحظه و یک دم آرام و قرار ندارد:
ای جلال از دلی قرار مجوی که در آن زلف بی قرار افتاد
(همان: ۱۱۷)
جان ز بند کالبد آزاد گشت دل به گیسوی تو زندانی هنوز
(دیوان امیر خسرو، ص ۵۰۸)

۳-۱-۶- تزئین موی با جواهرات

امیر خسرو دهلوی در یک رباعی به توصیف زلف زن هندوی و تزئین موی وی میپردازد:
رفتم به تماشا به کنار جویی دیدم به لب آب زن هندویی
گفتم صنما بهای زلفت چه بود فریاد برآورد که دُردر مویی
(همان: ۲۰۴)

بستن مرواریدهای تازه و رخشان و گلوله‌های زرین به مو روشی برای آرایش گیسو بوده‌اند:
به پشت زین بر اسبان روانه ز گیسو کرده مشکین تازیانه
به گیسو در نهاده لؤلؤ زر زده بر لؤلؤ زر لؤلؤ تر
(خسرو شیرین نظامی، ص ۳۶۸)

چو موی حور عین شب و ماه نو اندرو چون موی بند زرین بر موی حور عین
(دیوان لامعی گرگانی، ص ۱۳۷)

روش دیگر تزئین موی سر استفاده از مهره‌های سفید بوده است:

برآموده چون نرگس و مشگ بید به موی سیه مهره‌های سپید
صلیب دو گیسوی مشکین کمند در آن مهره آورده با پیچ و بند
به نظارگان گفت گیسوی من ببینید در طاق ابروی من
نمودار اکسیر پنهانی‌ام ببینید در صبح پیشانی‌ام
نیوشندگان را در آن داوری غلط شد زبان زان زبان‌آوری
یکی گفت اشارت بدان مهره بود که شفاف و تابنده چون زهره بود
یکی راز پوشیده از موی جست که آن مهره با موی دید از نخست
(خمسه نظامی، ص ۱۱۹۹)

به روش تزئین با گوهر در بیت زیر نیز اشاره شده است:

نهاده گوهرآگین حلقه در گوش فکنده حلقه‌های زلف بر دوش
(خسرو شیرین نظامی، ص ۳۹۶)

علاوه بر کاربردهای زلف که تاکنون دیدیم یکی از کارکردهای آن استفاده از آن به عنوان ترازوست. ظاهراً این کارکرد ناشی از تصویر دو گیسوی بافته شده در کنار هم است: نسیمش دریاها همسنگ جان بود ترازو داری زلفش بدان بود
(خسرو و شیرین نظامی: ۳۷۱)

۴- نتیجه گیری

صائب تبریزی بزرگترین شاعر سبک هندی است که به کمک استعارات و تشبیهات زیبا به وصف اندام معشوق بویژه «زلف» پرداخته، پرکاربردترین عضو معشوق که این شاعر بدان توجه کرده زلف: ۲۶۵ مرتبه است. نظامی در کلیات خمسه بیشترین عضوی که آنرا توصیف کرده، گیسوست. برای توصیف گیسو از کلمات هم‌معنی آن همچون جعد، شعر، زلف و... استفاده کرده است. استعارات و تشبیهات در شعر او نظیر تشبیه مو به رسن و کمند فراوانست؛ با توجه به بسامد توصیفات نظامی از زلف و مشتقات آن میتوان به سلیقه وی در جمال‌شناسی اندام و اعضا پی برد. البته بیشترین وصف «زلف» در خسرو و شیرین دیده میشود. لامعی گرگانی شاعر قرن پنجم هجری با بکاربردن صور خیال، آرایه‌های ادبی و استعارات زیبا، اندام معشوق را توصیف کرده است. یکی از اندامهای مورد علاقه او در وصف معشوق «زلف» و مترادفات آن است. تعداد ابیات دیوان لامعی ۱۲۰۰ بیت است که از این تعداد بیش از ۴۰ بار آن به زلف و ترکیبات آن تخصیص یافته است. جلال طبیب شیرازی در غزلیات خویش بسیار به «زلف» و ترکیبات آن توجه داشته، و از تعداد ابیات دیوان وی که ۳۲۰۰ بیت است، بیش از ۷۰۰ بار از زلف و ترکیبات و مترادفات آن استفاده شده که به نسبت تعداد ابیات بسامد بالایی را بخود اختصاص داده است. امیرخسرو دهلوی نیز در غزلیات و ثمانیه خسرویه خویش بسیار به زلف پرداخته است. البته برای امیرخسرو حدود ۹۹ کتاب ذکر کرده اند که به نسبت بالای تعداد ابیات، میزان بهره‌گیری از زلف و ترکیبات آن نیز درخور توجه است. در مجموع در ادوار شعر فارسی، «زلف» بیشترین نمود را در شعر شاعران فارسی‌گوی داشته است. شاعران از واژه‌های زلف، جعد، گیسو، مو، شعر و زلفین بهره‌ها برده اند. زلف بیشتر از هرچیز به کمند تشبیه شده، همچنین به جهت سیاهی به هندوان، اهل شام، قیر، شب و... تشبیه شده؛ نیز به جهت بوی خوش آن به

مشک، عنبر و سنبل شبیه شده است. شاعران از استعارات باز و زاغ برای زلف و مو استفاده کرده اند. در مواردی که گیسو و مترادفات آن ترکیب ساز بوده اند، بیشترین ترکیبها وصفی هستند و صفتیایی که شاعران در ادوار شعر فارسی برای موی قرار داده اند عبارتند از: سیاه، عنبرافشان، سرکش، مسلسل و... . همچنین گیسو و زلف در شعر فقط زینت دهنده زیبارویان نیستند و کارائی های دیگری نیز دارند؛ از جمله: گیسو مانند زنجیر عاشقان را دربند میکشد، با حرکات خود بیننده را آشفته و بیقرار میکند، در حالت بافته شده مانند ترازو عمل میکند و خال و مشک را وزن میکند. بطور کلی باعث حیرت است که زلف، موی، گیسو، طره و... ترکیبات و مترادفات آن، همچنین استعارات و تشبیهات مرتبط آن در سبک خراسانی، عراقی و هندی ثابت بوده و هرگز تغییری نکرده است.

منابع و مأخذ

- ۱- آندراج، پاشاه، محمد (۱۳۶۳)، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: سروش.
- ۲- انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، رزمجو، حسین. (۱۳۹۰). مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ۳- خمسه، امیر خسرو دهلوی. (۱۳۶۲). به کوشش امیراحمد اشرفی. تهران: نشر شقایق.
- ۴- دیوان اشعار صائب تبریزی، محمدعلی، به کوشش جهانگیر منصور، (۱۳۸۹)، تهران: نگاه.
- ۵- دیوان بدرچاچی، بدرچاچی، (۱۳۸۷) تصحیح محمد علی گیتی فروز، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۶- دیوان جلال طبیب شیرازی. تصحیح نصرالله پور جوادی، (۱۳۸۹)، تهران: فرهنگستان.
- ۷- دیوان خواجوی کرمانی، کمال الدین محمود (۱۳۳۶)، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، چاپ اول، تهران: کتابفروشی بارانی و محمودی .
- ۸- دیوان سلمان ساوجی. به کوشش منصور مشفق، (۱۳۳۶)، بامقدمه تقی تفضلی، تهران.
- ۹- دیوان غزلیات و قصاید عطار، عطار نیشابوری، فریدالدین، به اهتمام تقی تفضلی، (۱۳۴۱)، تهران: انجمن آثار ملی.
- ۱۰- دیوان کامل. امیرخسرو دهلوی. (۱۳۶۱). با مقدمه سعید نفیسی. تهران: نشر جاویدان.
- ۱۲- دیوان کمال خجندی، کمال خجندی. (۱۳۷۲). تصحیح احمد کرمی، نشریات «ما».
- ۱۳- دیوان لامعی گرگانی. به کوشش محمد دبیرسیاقی، (۱۳۵۵)، تهران: انتشارات اشرفی.
- ۱۴- رنگ و تربیت. علی اکبر زاده، مهدی. (۱۳۷۸). چ ۲، تهران: انتشارات میشا.

- ۱۵- روانشناسی رنگ در اشعار سهراب سپهری. قاسم زاده، سید علی و ناصر نیکوبخت. (۱۳۸۲). تهران: فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره دوم، دانشگاه تربیت مدرس، صص ۷۵-۹۸.
- ۱۶- روان‌شناسی رنگ‌ها. لوشر، ماکس. (۱۳۷۱). ترجمه لیلا مهادپی. تهران: حسام.
- ۱۷- زلف تابدارحافظ، به‌گزینی‌های حافظ در پیوند با زلف. حسن‌لی، کاوس. (۱۳۸۳). دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، شماره ۴۵، صص ۱۰۷-۱۲۷.
- ۱۸- زلف و تعبیر عارفانه آن در شعر فارسی. قلیزاده، حیدر. (۱۳۸۳). نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۹۲، صص ۱۴۹-۱۹۰.
- ۱۹- سیر غزل در شعر فارسی، شمیسا، سیروس. (۱۳۸۶). تهران: فردوس.
- ۲۰- شعرالعجم. نعمانی، شبلی. ترجمه سیمحمدتقی فخرداعی‌گیلانی، (۱۳۶۳)، تهران: دنیای کتاب.
- ۲۱- صدای سخن عشق، انوری، حسن. (۱۳۷۴). تهران: سخن.
- ۲۲- علم الجمال در ادب فارسی، دانشور، سیمین. (۱۳۸۹). تهران: قطره.
- ۲۳- فرهنگ فارسی، معین. محمد. (۱۳۷۵). تهران: امیرکبیر.
- ۲۴- فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا، تاج‌الدینی، علی (۱۳۸۳)، تهران: سروش
- ۲۵- کلیات خمسه، نظامی، الیاس، تصحیح وحید دستگردی، (۱۳۵۱)، تهران: امیرکبیر.
- ۲۶- کلیات سعدی، مصلح بن عبدالله. به اهتمام محمدعلی فروغی، (۱۳۶۹). تهران: امیرکبیر.
- ۲۷- کیمیای سعادت، غزالی طوسی، ابوحامد امام محمد، (۱۳۳۴)، مصحح احمد آرام، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۸- گلشن راز، شبستری، شیخ محمود، به کوشش محمد رضا برزگر، (۱۳۸۲)، تهران: زوار.
- ۲۹- لغت نامه، دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۶۳). تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۰- مبانی رنگ و کاربرد آن. آیت‌الهی، حبیب‌الله. (۱۳۸۴). تهران: بی‌نا.
- ۳۱- مثنوی مولوی، جلال‌الدین محمد. به کوشش رینولدنیکسون، (۱۳۷۹). تهران: راستین.
- ۳۲- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، لاهیجی، شیخ محمد، (۱۳۷۷) تهران: محمدی.

**Sweetheart's Tress and Hair in Persian Poetry Cycles
(Based on Lame'ee, Nizami, Jalal Tabib, Amir Khusrow
Dehlavi and Saib Tabrizi Poems)**

Asieh Zabih Nia Emran^۱

Abstract

Present study intends on evaluating the conceptual development of hair and its synonyms in various Persian poetry styles. To reach such target, Lame'ee poetry (fifth century) was elected as a representative of Khorasani style. Nizami Ganjavi (sixth century), Jalal Tabib Shirazi (seventh & eight century) and Amir Khusrow Dehlavi poetry was considered as a representative of Iraqi style, and for Indian poetry style, we picked Saib Tabrizi (eleventh century). However, other poets are considered in discussion content as samples. Generally, phrases such as "zulf", "hair" and "tress" are static subjects in Persian Ghazal, and has never gone under any evolution. Love, the most significant theme of Ghazal is divided into two main categories of heavenly love and earthly love, making Persian Ghazal rich and sweet. To express romantic subjects and issues, it is required to state the relationship between lover and beloved. Beloved, is the fundamental pole of any Ghazal. Ghazal poet's perspective from the lover and beloved, is illustrated in the beloved image. One of the poetic illustration in Persian Ghazal is based on sweetheart's hair and tress. In Persian poetry custom, beloved has a long and dark hair which looks like a lasso, reaching and kissing the backside of her feet. Her hair is disheveled, but the very same disorderliness is keeping the lover calm. Beloved hair, is more fragrant than ambergris and musk. Lover's heart is captivated and enslaved in the curves of the double tress of his beloved.

Keywords: Persian Ghazal, Hair and tress, Darkness, Fragrant

^۱ - Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University (Asieh.zabihnia@gmail.com)

